

انهم ظاهر شما خواهد بود و انتهی میگویم که شاه ناصر علی حسب قانون تصویف
 کلام میکند و حاصلش اینست که وجود مطلق بدون مظاهر رنگ نبودنی کرد
 ما از او خود می یابیم چنانچه مولانا افضل الدین کاشانی سیف مریه

ای نسخه نامه الهی که تو سے	وی آنکه جمال شاهی که توئی
بیرون ز تو میت هر چه در عالم	از خود بطلب هر آنچه خواهی که توست

و چون که وحشت از قبیل بیایم و شیهت بمضمون آن نرسیده اعتراض بمحل
 کرد و همین حال کسانیت که بجز اعتراض را پسندند نعوذ بالله منها
 درین میت واقف شیخ نور العین سه تو نویسی کس مکتوب لیکان بد حکمای
 چو بر خیزد کبوتر از سر بامت پرد هو شتم نوشته که حقیر میگویم که اضافت
 بر خاستن لبوی کبوتر غرابتی دارد و کبوتر چون پرداز بامت از سر میرد هو شتم
 تکرار پرد درین مصرع عیبی ندارد و انتهی میگویم که نسبت بر خاستن لبوی طیور اصلا
 غرابتی ندارد چنانکه ظهوری گوید سه خود گشت کل شیانہ او و بیل کراز
 اشیانہ بر خاست و صایب گوید سه کل تمام آغوش کردیده است بندار که
 باز مرغ بی بال و پری از اشیان بر خاسته است و بعضی اساتذہ نسبت
 بر خاستن لبوی رنگ و صیام ثابت نموده اند چنانکه اشکی قوی گوید سه

کبری نقاب سوی چین آید آن نگار بار خیزد از خجالت آن رنگ بهار باد و تهور
 گوید و در باغ گل بلبل که خاری از صبا گیرد چو در کوشش پی بر چیدن خاک
 بر خیزد! الان قد انحصرت لا اعتراضاً و انت همت الجوانبات
 بحسن توفیق الله الکافی الممکن

تبیلاً بر کلمه سخن انصاف پسند واضح باد که هنگام تحریر این اوراق
 سه نسخه معدن الجواهر واصف که یکی را بدست خود نوشته باینجا نب
 که رانیم بود و دیگر دو نسخه که بنظر تصحیح خود آورده بمیر مبارک الله خان بهاد
 راغب سید غلام دستگیر مترجم سوپریم کورنر دستاورد بود نزد خود میداشتم
 تا احتمال نسیان و سهو القلمی معترض بخاطر ناظران این رساله راه نیابد و کسی که
 معذرتش مقبول سخن همان شود کلام بلاغت انجام واصف باین صفت مودت فرست

به که کا هیده شود مانند خار کین چرا	تا شود خاک ره آن پام پیراهن ما
فوت اعتراض نموده که هر چیز فریب که لاغر کردد از ایکا هید هکونید و این صفت	
در خار یافته نمیشود چه او خلقت لاغری دارد پس تشبیه نادرست است واصف	
مصرع اول با نیطور تبدیل ساختن به که کرد و التواتر ان مانند خاری تن مرا	
فوت گفت که اگر بجای خاری کا پی باشد خوب است واصف قبول نمود میسر	

که مصراع اول و اصف بخلل است و حاجت تبدیل ندارد چه معنیش باین طور
درست میشود که تن من بهتر است که کا هیده شکل خار گیرد و تشبیه تن با خار فقط در ^{است}
نه در کاستکی کاشش این معنی بخاطر و اصف خطور کرده و اصف

کشتی تاجان تا در آب تیغ او افکنم	باد بانی کشته موج جوهر آهن مرا
گردش چشم سیاهش سره آواز شد	چون ستمهای قریبمان کرد فریاد مرا
ناهمایم را که آب چشم من کرده تر	یاد کن غیر از جواب خشک که دادی مرا

فرحت اعتراض نمود که ردیف این بیت زاید است و چنین زیادتی در غیر
مطلع جایز نباشد بعد مباحثه معترف قصور گشت ^{واصف} و اصف

چو آن سرو چو افان گزید و اشعل میال	بهاال قائم بالیپده شد از گرمی تها
شدم بکشادنش سبنا سک تفرد	اختر بد کرد من دار و فلاخن زیر پا
دیدم چو سج تیغ بگر کون آفتاب	در یافتم علامت شب چون آفتاب
خوانده ام نقشش مراد ز بیاض کردن	شمع کا شانه ام آن کو هر گوش است
عاشق که سکرین دهننت را چو پسته گفت	تشبیه تازم بزبان شکسته گفت

فرحت اعتراض نمود که لفظ تازه در اینجا بیجا است چه بسا کس آنرا بسته اند و اصف
جواب داد که مراد من از عاشق در اینجا کسی است که این تشبیه ایجاد کرد و فرحت

گفت که این تاویل و راز کار است چه هر کس که چیزی تازه پیدا کند بالضرورت آن تازه باشد پس تازه گفتن او را چه فایده دارد و اوصاف ظاهر ساخت که معنی این بیت بدین طور هم میشود عاشق که سگرین دهن محبوب را همچو پسته گفت تشبیه تازه یعنی تشبیه کهنه بزبان شکسته خود گفت و این صورت بقانون تشبیه تضاد صحیح میگردد چه تشبیه تضاد کهنه را تازه و مرده را زنده توان گفت مولوی راقم گفت که برای تحقق آن تشبیه قرین باید و در اینجا، چگونه قرین یافته میشود پس چگونه درست تواند شد و اوصاف لفظ تازه را بلفظ ناقصی تبدیل کرد موافق

حیف باشد چاره عیانی محنون کرد	آمده با این فراخی دامن صحرا عبث
جذبه عشق نظر کن که پس از مردن من	حاکم او بخت با دامن جانان کستاخ
مطر بارده سازست درینجا در کار	دختر ز ریشه در مجلس رندان کستاخ
تا گنج روانی بمن آید دست هوس شد	ذکر تو بی پاکی کهر منار نفس شد
فرحت هم قریب باین مضمون بیت خوبی دارد	

تا دم زدم از مدحت دندان نکار	هم رفته سلک کهرم تا نفس شد
ببیل که طلب کار فروزین عشق است	بچیده رخ از خورده کل طالب حس شد
فرحت اعتراض نمود که هر گاه ببیل طلب کار فروزین عشق باشد از خورده کل چاره	

خود پیچیده طالب خس کرد و اصف جواب داد بلیل که خس و خاشاک بهم میرساند
 از برای همین است که آتش عشق افروز در فحمت گفت که از خس آتش عشق اشتعال
 نمی باید و اصف معترف بقصو و خود گشت **واصف**

شایان کوش کل که راشک بلیل است	کی نو بهار منت در زمین گشت
جا گرم کن بخانه چشمش سان تیر	تا خصم از سپه تو کمان کین گشت

گفتم که اگر در مصراع ثانی مضمون نفی بجای اثبات بسته شود خوب می نماید
 و فاین مصراع رساند ع پیش از که خصم بر تو کمان کین گشت؛ گفتم که درین مصراع
 ما قبل کاف لفظ آن باید پیش بداهت این مصراع خواند ع زان پیشتر که خصم

کمان کین گشت؛ همه یاران تحسین کردند **واصف**

خواب بخت من نخواهد دید و القطار	رشته آمال صرف برد های خواب شد
در بنوق بوس لب او خوردن دلم	باشد برنگ شیر و شکر در جهان لنیند

فحمت اعتراض نمود که خوردن دل کا بهی نمی نماید و اصف این بیت ضا خوانده

هر که با کج میگذارد مادل خود میخوریم	شیشه ناموس عالم در بغل داریم
ناید اینک که گم دیده باز بر عالم	درون برده چشم است آن خصم ستور
ز گردون سیه کاسه میدفع نتوان داشت	که باشد لب کزید نه از ما کامی لب نالستر

کسیکه از تو سپرده ره عدم بر تیغ	بها و اساس حیات خود ای صنم بر تیغ
<p>فحش اعتراض نمود که در مصراع دوم الف اساس در تقطیع ساقط میشود و این درست نخواهد بود و اصف معترف بخطای خود شده در فکر تبدیلیش بود که راقم گفت که اگر بجای بها و لفظ هند باشد وزن از دست نیرود و اصف قبول کرد و اصف</p>	
<p>بسگرش ز خط سبز مور کرد هجوم تأبت من شد بچمن جلوه کر من چشم اینک با انداز جانانی شود حرف الهاء</p>	<p>دمان یار ازین رو چرا نکرد و ننگ تار گل گل شده زمار گل پرد های دیده را از اسکا طوم شست و شو هجران</p>
<p>تخلص شیخ عبدالعزیز المحاطب بقادر علیخان بهادر پسر شیخ امام است و وطن بزرگانیش دارالنور بجای پوروسکن پدرش محمد پور مجمع السور در شش بکهار و دو صد و هفت هجری در بلده نیلور غنچه وجودش در چمن سستی از نسیم ظهور پیشگفتگی رسید و در ابتدای فطرت با بیار صحبت خواجه سید شاه محمد حسینی آب و زمک استعدادیم رسانید من بعد کتب متداوله فارسیه پیش خواجه سید شاه علی اکبر حسینی همشیره زاده خواجه موصوف سید ابوطیب خان والا رسید منان حسینی بنیاد محمد اسلم خان شایان و غلام حسین جوهر مستعد خان</p>	

ولاخواند و احیاناً افکار خود هم از نظر ایشان گذرانند در اوایل حال چند سال بندگی
 تعلیم نوجوانان لایت فرنگ اوقات خود بسر برد و پس از آن تابست و
 پنج سال در ضلع نیلور بمبت بلازمت و خدمات سرکار را کمر زید سپرد از یازده
 سال بعد به تحصیل درسی تعلقه کاولی از مضافات نیلور ماموریت و در انتظام
 امور سرکاری و سربر آگمازل و اقله آن سرحد بدیانت شعار و کارگاههای
 مشهور چنانچه در صد حسن همت بر راهی راه چین آمد و شد محلات ضیاء الملک
 بهادر مروجوم بجهول خطاب صدر ازین سرکار در امثال و اقرا ن مایه اعتبار
 اندوخت و در برزم همسران و همپیمان شمع امتیاز و افتخار فروخت خدمت وارد
 صادر زیاده از مقدار خود میکند و مراعات در حق مقیم و مسافر از منعمیات میداند
 دست بیعت بدامن شاه محمد طمانی زده و خرقه خلافت هم از او حاصل کرده خاطر
 محبت آثار او با پر دگیان افکار باین طور هم از است

آه رسای خویش عصا میشود مرا

مرکب زدوشن باد صبا میشود مرا

کریبان چاک بر سر خاک و در جانشین دارد

نمی جستی کرا از خسار کلکوشش تو سگ

بی طاقی چو راه نما میشود مرا

نازم بضعف خویش که مانند بوی گل

چه پرسی ای بر پروحانت دیوانه خود را

چمن را اعتبار تازگی از پایه افتادگی

دلت هم از شد محو هوای کاش دنیا
 بیاد لعل لبهایش چو لاله خون دل نوش
 صبا شوخی مکن با طره زلف نگار شتر
 هزار افسانه خود گفتت بگرف نشیندی
 مژگان نیامده است چو ز کس هم مرا
 در حجاب لعل رو خویش پنهان کرده
 ای جنون دیگر چه ناظم ببلبها در چمن
 بر لب دشتام و در دل کینه و چین
 که آید مزارم آن بت نیرنگ مانوس
 مگر از دیده من آن پر پر و خست بر
 چنان در رفت تو یا فتم تعلیم بیابانی
 حرف الیاء

ولی بر یوفایه باش خند دبی تا ممل
 سراپا آتش و چون آنش با قوت خاموش
 چو بوی گل ز تحریک تو از سر میبرد هم
 بسان حلقه کوش تو عمری خانه برد هم
 دارد بر آیدین تو انتظار چشم
 بهر ما صبح و وطن شام غریبان کرده
 چون کلم چاک کربان تا بدان کرده
 بهر دلجوی عاشق طرفه سامان کرده
 بر آید از نی بهر استخوانم بانک ناتوس
 که جنبش های فرکانست با هم دست
 که سیماست در پهلو مین طفل دستا
 یسکدا

تخلص میرعلیمردان پسر محمد موسوی والده است طلا وجودش در شهر حیدر آباد
 به حک ظهور رسید از کسیر تربیت پدر خویش در عربی و فارسی عیار استعداد
 کامل بهم رسانید در عهد حکومت حیدرعلیخان نسبت بالا کلمات شتافت و

بجمال اعتبار شرف ملازمتش دریافت بعد چندی حسب الطلب جانواب الالجاه
 جنت آرام گاه بذریعہ قرابتی که با محل خاص معزی الیه داشت بجایان که ش
 عمان عزمت کشید و از بار یابی حضور معالی القاب شرف کشته بنا بر تدبیر
 سیف الملک بهادر مختار مامور گردید و آن قصاید و غزلیات و غیره مرتباً
 و در سال یک هزار و دصد و شش و شصت هجری در مدینه منوره سفر بنا کرد و زیارت
 آثار و باد لر بایان خیال چنین یکا کنی و یکدی دارد

<p>خو استم هر چه پنهان عیب خود سازم چو آسپا به تمنای رزق سرگردان چاک چاکت دل کیل با از غم عشق آینه شرم زرد و سفیدی خویش کی بود چشم آساید ز بیتابی ما خانه بدوشیم بر امیش ز خسر خوش جلوه بود قامت موزون چون نزلت راتما شاکن بهنگام خرامیدن که خضر قصه از سر زلف تو سر کنسد</p>	<p>طفل اسگ از بیقراری میکند رسو مرا نمود کردش این کنسبند کبود مرا تا شود شانه و بوسه خم کپسوی ترا عکس جمال دوست بود در کنار ما طفل اسگم از انزل باد امم خورده است چون سایه شب در روز وطن هم سفر ما این مصرع بر بسته زد یوان بهار است فتد کرسایه مرکان بر امیش خار با کرد تا روز خشر نیز بی پایان نمیرسد</p>
---	---

زیگی کلایب در دم یکسدل

کهرز کردی همیشه برود دارد

گریه میجو شد ز بس از دیده ام

تیل اشکم شد کفن مانند شمع

کی توان دید بسوی دکری که هرگز

موج اشکم شده ز بخیر پای کهنم

آرزو کباب دلمن گشته نمکسود

بر لبم اشوخ تو خندان شده باشم

یاد

تخلص مولوی خواجه حمیدالدین لبر خواجه عالم است مهره وجودش در شهر

حیدرآباد بساط هستی چید و بغیض صحبت میر عبد الولی عزلت استغداد شایسته

حاصل کرد اندر دست بیعت بخدمت شاه عنایت استاجینی خلیفه جناب خواجه

رحمت الله رحمها الله داده و از نظر التفات مرشد ابواب فیض باطنی بر رود لیس

کشاده در تاریخ کوئی مهارت داشت کامل و طبیعتش همواره بظرافت مایل در بار

شطح نیکبای عصر خود بود و با استادان این فن بطرح فرزین عامی نمود وضع

در ویشانه و آئین قلندرانه میدشت و از کمال بی تکلف بانگ روزی رخص

بوده مهت بزاده طلبی نمیکاشت هرگاه نایره شوق زیارت حرمین شریفین

زادهما الله تعالی شرفاً و تعظیماً در محمدش اشتعال و زبید از حیدرآباد وارد کرد

گشته بسواری سفینه الله خود را بان اکنه متبرکه که رسا یند بعد حصول شرف

طواف و زیارت باز مراجعت جانب مدرّس کرده چندی درین دیار
 رخت سکونت انداخت و بیک ناگاه از عمر و استیگی خاطر طرف وطن با فو
 خود تاخت از آنجا در سال مئیرار و دو صد و شانزده هجری بسفر آخرت برداشت
 و فردوس برین را منزل خود ساخت کلامش باین لطافت یاد از خوشش
 فکری او میسرید

یاد علیت در دمن و عزربان کن هرگز تعمیر بر سپید زمین و خشت کز مطرب از اشعار جامی و هلالی هم کوب	نادعلیت در دمن و عزربان کن دیده ام در خواب شاید چشم آهوی که الفتی دارم بحشم مست و ابرو که
--	---

تاریخ تولد و وفات حسین اکرمین رضی الله تعالی عنهما باین خوبی نگاشتم

سر بدست حسن هم دل نجم حسین هم سر بجم و سر سینه سیاره بدان	جان بجم و دل بدست یکی از قولیز که طلوع قرین است و غروب شمسین
--	---

و تاریخ رحلت خویش پیش از جاده پیمانی ملک بقا فکر نموده روشندله
 و صاف طینتی خود ظاهر فرمود و هویدا

جای تاریخ حسین عامی	خوانده باشید فاتحه اخلاص
الحمد لله که انصرام این نسخ بر حرف اخلاص کردید و قلم از کتاشنی تحریر آرایید	

صحت نامہ کلزار اعظم

صفحہ	غلط	منظر	صفحة
کاہ	کا -	۱	۱
شطان	شان	۱۵	۱۰
طاب	تاب	۱۳	۱۱
کردہ ام	کردہ ام	۱۴	۱۶
مار	مارا	۵	۲۰
ہمشتار	ہمشید	۱۲	۲۳
کھی	کھ	۱۲	۳۰
استغفای	استغفای	۵	۳۳
نیور	نیو	۲	۳۳
شباب	شتاب	۷	۳۰
استقبالی	استقبالی	۵	۴۱
شندہ	شندہ	۱۵	۴۷
سکی	بیت و نہ	۱۰	۵۲
اکرم با	اکرام با	۱۳	۵۹
الماک	الماکف	۲	۶۳
نعت	نعت	۲	۸۱
ایران	ایراج	۹	۸۶
نار	ناند	۵	۹۳
بین	بین	۱۴	۹۳
ہندستان	ہندستان	۱	۹۳
پوشیدہ	پوشید	۱۵	۹۴
عالم	عاکم	۱۳	۹۶
زار زلفش	زار زلفش	۶	۱۰۰
بجینی	بجینی	۱۳	۱۰۶

صغیر	غلط	مطر	مکف
شعور	شعور	۳	۱۱۵
فرموده	فرود	۱۰	۱۲۰
سرکشی	سرکشی	۱۳	۱۲۵
کره	کرده	۱۲	۱۲۷
سبخی	سبخی	۱۴	۱۳۱
تافت	تافت	۶	۱۳۳
پرسش	پرسش	۴	۱۵۷
مضار	مضار	۱۵	۱۵۹
زکستانی	زکستانی	۱۲	۱۶۵
بواسش	بوس	۱۴	۱۷۰
رسیده که ازنا	رسیده که ازنا	۴	۱۷۱
نوره	نوره	۶	۱۷۱
انفاس	انفاس	۲	۱۸۰
شاید	شاه	۱۲	۱۸۱
جاب	جیات	۱۳	۱۸۳
آید	آمد	۸	۱۸۴
بالای آیت در کلام استغ	بالای آیت در کلام استغ	۹	۱۸۴
بر روی آب	بر روی بر روی آب	۱۱	۱۸۴
فقر	فقیر	۱۴	۱۸۴
احوالش	حوالش	۵	۱۸۶
ارباب طب	ارباب طرف	۱۰	۱۸۷
اوز	واز	۱۱	۱۹۶
جاگیردار	جاگیرار	۱۴	۱۹۶
در بر کرده	در کرده	۱۳	۲۰۰

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۰۲	۷	رسن	رسن
۲۱۲	۵	صافت	صاف
۲۱۸	۱	خطا	خط
۲۱۹	۱۵	نزود	نزود
۲۲۱	۵	یت	یت
۲۲۹	۱۱	چو	چو
۲۳۲	۱۴	شائیکے	شائیکے
۲۴۰	۲۰	الصدر	الصدر
۲۴۰	۱۰	بیراں	بیراں
۲۴۸	۱۲	دہ	دہ
۲۵۳	۲	جرمانیوں کے بارے میں	جرمانیوں کے بارے میں
۲۵۷	۷	عنات	عنایت
۲۵۹	۱۵	مامو	مامور
۲۶۱	۲	در چشم	دو چشم
۲۶۳	۱	مزاجی	مزاجی
۲۶۴	۷	نکاردر	نکار دود
۲۹۴	۳	بستہ زلفت	بستہ زلف
۳۱۲	۱۱	کردان بیانم را	کردان زبانم را
۳۲۱	۳	العظمت اللہ	العظمت اللہ
۳۲۳	۶	قریب	قریب
۳۲۶	۱	النبت	النسب
۳۲۹	۲	شور	شود مرا
۳۳۶	۷	بالبستہ	بالبستہ
۳۴۸	۶	خند	خندہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۴۶	۱	پوسان	پوشان
۳۴۸	۹	ثبات	ثبات
۳۵۶	۲	مخاره	مخاره
۳۶۹	۲	حظ	حظ
۳۷۳	۱۰	درافنا	دارقنا
۳۷۷	۱۳	رغبت	رغبت
۳۹۵	۲	ناخوانده	ناخوانده
۳۹۶	۴	غلام	غلام
۴۰۱	۱	رباعی	رباعی
۴۱۱	۱۰	کفتم	کفتم
۴۱۳	۲	بسیار	بسیار
۴۱۵	۱۰	تجارت	تجارت
۴۲۱	۱۲	با وجود	با وجود
۴۲۱	۱۳	پیمبر	پیمبر
۴۲۱	۱۵	ادب	ادب
۴۲۵	۱۰	نشود	نشود
۴۳۰	۶	حجاب	حجاب

